

امام رضا علیه السلام و ترک اولای انبیاء در قرآن - محسن احتشامی نیا، امین خوش رفتار
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال یازدهم، شماره ۴۱ «ویژه پژوهش‌های رضوی»، زمستان ۱۳۹۲، ص ۲۵-۴۹

امام رضا علیه السلام و ترک اولای انبیاء در قرآن

محسن احتشامی نیا *

امین خوش رفتار**

چکیده: نوشتار حاضر درباره مسأله ترک اولی و بیان دیدگاه امام رضا علیه السلام در نحوه برخورد ایشان با آیاتی است که به نحوی شامل خطا یا ترک اولایی می‌باشد. در این مقاله، بعد از بررسی تعاریف و ادله جواز و عدم آن، درباره ترک اولی و نیز بیان دیدگاه امام رضا علیه السلام در باب ترک اولی به این نتیجه می‌رسد که از انبیاء الهی ترک اولایی صادر نشده و خود امام رضا علیه السلام نیز تماماً در مقام دفاع از عصمت انبیاء است.

کلیدواژه‌ها: امام رضا علیه السلام / ترک اولی / انبیاء / عصمت / معصیت.

*. استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی.

** . دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

E-mail: hadithenoor5668@gmail.com

جایگاه والای انبیاء نزد خداوند و نیز در جامعه بشری روشن است. مسأله عصمت یکی از شرایط و ویژگی‌های خاص آن بزرگواران است. لذا یکی از مسائلی که همیشه سؤال برانگیز بوده و همچنان لاینحل باقی مانده، مسأله «ترک اولی» و صدور آن از جانب انبیاء می‌باشد. سؤال این است که چگونه ممکن است با وجود عصمت و برگزیده بودن، آنان دچار چنین اعمالی - که دور از عقل است - شده باشند؟ از طرفی، اعتقاد به این مسأله می‌تواند در نحوه نگرش ما نسبت به آن منتخبان الهی بسیار اثر گذار باشد؛ زیرا با اعتقاد به این که انبیاء مرتکب ترک اولی می‌شدند، می‌توان آنها را تا سطح مردم عادی و حتی پایین تر - با توجه به جایگاه حساسشان - تنزل داد.

اهل بیت علیهم‌السلام در مقام توضیح و دفاع از پیامبران، ذیل آیاتی که به ظاهر صدور خطا و لغزشی از جانب انبیاء می‌رساند، سخن گفته‌اند. مخصوصاً امام رضا علیه‌السلام که در دوره خاصی به لحاظ فکری و اعتقادی زندگی می‌کردند. حیات فکری و سیاسی امام رضا علیه‌السلام مصادف با فعالیت شدید معتزله و اهل حدیث بود. مشکل اهل حدیث مهمتر بود، افرادی خام که خود را متعهد به قبول ظاهر آیات و روایات کرده بودند، تفاسیر نادرستی از برخی آیات قرآن درباره توحید و عصمت انبیاء بین مردم رواج می‌دادند. که امام رضا علیه‌السلام به برخی از این شبهات و تفاسیر نادرست پاسخ می‌داد. (جعفریان، ۱۳۸۷، صص ۲۵۰-۲۵۹)

البته مسأله ترک اولی از جمله اصطلاحاتی است که در زمان بعد از حضور ائمه مطرح شده است؛ زیرا بعد از جست‌وجوی کامل در کتب حدیثی و کلامی شیعه، در کلام اهل بیت علیهم‌السلام چنین تعبیری مشاهده نشد؛ لذا می‌توان این عبارت را، از اصطلاحات علمای اسلام دانست.

۱. مفهوم شناسی ترک اولی

در بیان معنای ترک اولی اندیشمندان نظرات گوناگونی در کتاب‌های تفسیری و کلامی و حدیثی بیان داشته‌اند، که با توجه به اختلاف آنان در لفظ و معنای آن تعاریف، صورت دسته‌بندی شده، در هشت دسته آمده‌اند. ذیل هر دسته به نقد و بررسی آنها پرداخته و در نهایت با طرح ادله منطقی به معنای مختار خود رسیده‌ایم.

نظر اول؛ ترک عمل مستحب

۱- عده‌ای چون سید مرتضی و دیگران معتقدند که ترک اولی یعنی: "ترک عمل مستحب و مندوب" که بر انبیاء جایز است (سید مرتضی، ۱۳۷۷ش، ص ۱۱۴؛ طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ش، ج ۷، ص ۵۵؛ کاشانی، ۱۳۶۳ش، ج ۲، ص ۲۳۳؛ جرجانی، ۱۳۷۷ش، ج ۲، ص ۲۰۲؛ نیشابوری، ۱۴۱۶ ق، ج ۵، ص ۳۳۲؛ سبزواری نجفی، ۱۴۰۶ ق، ج ۶، ص ۱۱۱).

نقد و بررسی

قطعاً ترک اولی در مورد فعل حرام یا ترک واجب مصداق ندارد، زیرا ارتکاب این دو مورد مستوجب عقاب خواهد شد. لذا این دو فرض، تخصیصاً از دایره بحث ما خارج است و دیگر ترک اولی به شمار نخواهد آمد. از مصادیق معصیت است که جز عده اندکی (گنابادی، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۳۸) هیچ یک از دانشوران مسلمان، ارتکاب آن اعمال (فعل حرام و ترک واجب) را برای انبیاء جایز نمی‌دانند (حلی، ۱۳۸۶ش، ص ۴۶۵). همچنین از تعریف عصمت^۱ و ویژگی‌هایی که برای معصوم - از منظر فریقین - گفته شده، به دست می‌آید که ساحت مقدس معصومان (انبیاء و ائمه‌السلام) از ارتکاب به حرام یا ترک واجب به دور بوده است. آنان نه تنها صغیره و کبیره‌ای مرتکب نمی‌شدند، بلکه «ترس آنها از مؤاخذة بر ترک اولی» (عجم، ۲۰۰۴م، ج ۱، ص ۱۸۱) نشان از عدم امکان صدور ترک اولی

۱. «عصمت لطفی است که خداوند به دارنده آن می‌کند، و شخص با بودن آن ملکه، انگیزه‌ای بر ترک طاعت و ارتکاب گناه نخواهد داشت و نظم بخشیدن به این لطف به این صورت تحقق می‌یابد که ملکه مانعه‌ای از فجور و اقدام بر معاصی برای او حاصل شده است، اضافه اینکه علم به آنچه را که در ثواب طاعات است، می‌داند و از عقاب معصوم است، همراه با خوف مؤاخذة از ترک اولی و انجام فعل نهی شده». (سبحانی، بی تا، ج ۶، ص ۱۳)

از آنان دارد. و همین اعتقاد به مؤاخذه بر ترک اولی، خود، علت مؤکدی برای عصمت شخص است (حلی، ۱۴۱۵ق، ص ۴۲۵).

با این مقدمه مشخص شد که ترک اولی باید در حوزه مستحبات، مکروهات یا مباحات باشد. در این جا نظر اول را بررسی می‌کنیم:

صاحب مجمع البیان ترک اولی را مخالفت امر مستحب و ترک آن قلمداد کرده است. البته در مقام تعریف، ممکن است گفتار وی درست باشد و ولی در مورد حضرت آدم علیه السلام نمی‌تواند تعریفی کامل از ترک اولی باشد؛ زیرا در آیه «فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (طه/۱۲۱) و آیه «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا» (اعراف/۲۰)، علت آشکار شدن عورت آدم و حوا به خاطر همین ترک مستحب و خوردن از شجره ممنوعه بود. این یعنی اگر نمی‌خوردند ثواب داشت و حال که خورده‌اند نه تنها به ثوابی نرسیدند بلکه عقاب هم شدند.

اشکال بر این نظریه آن است:

اولاً؛ از کجا معلوم است که نخوردن از آن درخت و نزدیک نشدن به آن مستحب است و ثواب دارد؟ زیرا خداوند در این زمینه چیزی بیان نکرده است. ثانیاً؛ آیا آدم علیه السلام واقعاً می‌دانست که نزدیک نشدن به آن درخت منهی عنه یک عمل مستحب است یا خیر؟

ثالثاً؛ این ترک اولای آدم علیه السلام در زمان قبل از نبوت و تکلیفش بوده است (صدوق، ۱۳۷۸ش، ج ۱، ص ۱۹۶) و در زمانی که تکلیفی وجود ندارد، گناهی هم در کار نخواهد بود؛ زیرا هنوز دینی وجود نداشت.

صاحب تفسیر جلاءالاذهان، ذیل آیه ۲۵ سوره نساء، بدون این که دلیلی بیاورد که آیه در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و این که خطا و ترک اولایی از او سر زده باشد، این تعریف

از ترک اولی را ارائه داده است. اما نمی‌گوید که آن ترک اولای پیامبر صلی الله علیه و آله چه بوده است و این، احتمالی بیش نیست و لذا قابل پذیرش نمی‌باشد.

صاحب تفسیر *غرائب القرآن* ذیل آیه ۱۶ سوره قصص گفته است: «آن شخصی را که حضرت موسی کشت، کافر حربی بود و خون کافر حربی مباح است و آن قتل را مباح می‌داند (و این یعنی آن فعل مباح بوده است، ولی در ادامه می‌نویسد که) این عمل من که ترک مندوب کردم از عمل شیطان است» (نیشابوری، ۱۴۱۶ ق، ج ۵، ص ۳۳۲). پر واضح است که نوعی دوگانگی در قول و نحوه استنتاج ایشان مشاهده می‌شود که در ابتدا آن عمل را مباح می‌داند و در بعد می‌گوید که ترک اولی یعنی ترک مندوب.

تنها، تعریف تفسیر *الجدید* و نمونه ذیل آیات ۲۴ و ۲۵ سوره ص، که ترک آداب مستحب قضاوت و تعجیل در امر قضا را از سوی داوود عليه السلام (با صرف نظر از تمثیلی یا تقدیری دانستن آن (طباطبایی، ۱۴۱۷ قمری، ج ۱۷، ص ۱۹۳) بیان می‌دارد، می‌تواند قابل قبول باشد؛ زیرا رعایت آداب قضاوت، در صدور رأی نهایی اثر گذار است. اگر چه رأی داوود عليه السلام درست بود ولی باید برای طرفین دعوی، امر تبیین شود تا شبهه‌ای در میان باقی نماند. در این صورت استدلال آن دو تفسیر هم مردود خواهد بود و با توجه به *نظر المیزان* دیگر داوود عليه السلام ترک اولایی مرتکب نشده است.

تفسیر *خلاصه المنهج* آیه ۴۳ سوره توبه را خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌داند. البته شاید بتوانیم طبق ظاهر، اذن پیامبر صلی الله علیه و آله به منافقان در ترک میدان جنگ را ترک اولی بدانیم و بگوییم بهتر می‌بود ایشان در صدور اذن به آنها شتاب نکند تا چهره منافق گونه آنها برای مردم زودتر هویدا شود. ولی این گونه قضاوت کردن در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله اولاً با روایتی که ظاهر این آیات را خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله ولی در واقع متوجه مردم می‌داند، منافات دارد. ثانیاً باعث می‌شود که به درجه عصمت آن بزرگوار خدشه وارد شود. ثالثاً نباید پیامبر صلی الله علیه و آله را در درجه عصمت با سایر انبیاء یکسان دانست، بلکه در این زمینه

مانند دیگر زمینه‌ها برتری حضرتش بر دیگر پیامبران قطعی است.

نظر دوم: فعل مکروه

علامه مجلسی و عده دیگری معتقدند که ترک اولی عبارت از فعل مکروه است. (مجلسی، حق‌الیقین، بی‌تا، ص ۱۹؛ همو، بحارالانوار، ۴۰۳ قمری، ج ۱۱، ص ۹۱).

نقد و بررسی

علامه مجلسی بعد از بحث پیرامون آیات و اخباری که موهم عصیان و خطای انبیاء است، می‌نویسد: ترک اولی عبارت از فعل مکروه است.

این تعریف اشکالاتی دارد؛ زیرا

۱- در جریان ترک اولای آدم علیه السلام همان طور که پیش از این یاد گردید، خطای آدم مربوط به قبل از نبوت و تکلیف ایشان است.

۲- در آن عبارت خداوند در مورد آدم علیه السلام «صیغه نهی» هم دیده می‌شود؛ لذا شایسته بود که وی با یادآوری این نکته که ترک اولی همیشه شامل انجام فعلی از افعال نیست، بلکه شامل مخالفت از نهی الاهی هم می‌شود، تعریفش را دست کم در این مورد کامل می‌کرد. همچنین تعریف علامه شامل همه موارد ترک اولی در قرآن نیست. افزون بر آن، همان اشکالات قول گذشته ذیل نظرات مفسران در داستان آدم علیه السلام نیز بر آن مترتب است.

۳- اشکال این تعریف ذیل جریان حضرت یونس علیه السلام (انبیاء/۸۷) مبنی بر ترک مردم قومش این است که آیه از باب تمثیل است نه حکایت یک واقعیت خارجی. در جمله «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ ...» ایجاز به حذف به کار رفته؛ یعنی جزئیاتی که خواننده خود می‌داند چیست از وسط افتاده، و تقدیر کلام این است که: پس خداوند او را گرفتار ماهی کرد، و ماهی او را بلعید، پس در شکم ماهی پروردگار خود را بخواند.

یونس علیه السلام با جمله «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ» از آنچه که عملش نمایش می‌داد بی‌زاری

می‌جوید؛ عمل او که راه خود را گرفت و قومش را به عذاب خدا سپرد و رفت بدون این که از ناحیه خدا دستوری داشته باشد - گر چه او چنین قصدی نداشت - این معنا را ممثل می‌کرد که غیر از خدا مرجع دیگری هست که بتوان به او پناه برد. چون عملش بیانگر چنین معنایی بود، از این معنا بیزاری جست و عرضه داشت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ - جز تو معبودی نیست».

نیز این معنا را ممثل می‌کرد که ممکن است خداوند به کارهای او اعتراض کند، و بر او خشم گیرد، و نیز این تصور را به وجود می‌آورد که ممکن است کسی از تحت قدرت خدا بیرون شود، لذا برای عذرخواهی از آن گفت: «سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ». در این جمله به ظلم خود اعتراف کرد، چون عملی آورده که ظلم را ممثل می‌کرد، هر چند که فی نفسه ظلم نبود، و خود او هم قصد ظلم و معصیت نداشت. چیزی که هست خداوند در این پیشامد پیغمبرش را تادیب و تربیت کرد تا با گامی پاک و مبرای از تمثیل ظلم، (تا چه رسد به خود ظلم) شایسته قدم نهادن به بساط قرب گردد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۳۱۵).

البته این نکته را هم باید گفت که پیش از این هم خداوند او را از چنین کاری نهی نکرده بود (مبنی بر این که قومت را ترک نکن) (همان، ج ۱۷، ص ۱۶۳).

نظر سوم؛ فعل مباح

عده‌ای معتقدند که ترک اولی عبارت از فعل مباح است (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۸، ص ۳۰۶).

بررسی

۱- این تعریف از ترک اولی نمی‌تواند جامع تمام نکات مورد بحث در تاریخ پیامبران علیهم السلام؛ از جمله حضرت داود علیه السلام باشد. این سؤال مطرح می‌گردد که آیا رعایت مساوات از داور و قاضی در پرسش از شاکی و متشاکی، در رعایت آداب قضاوت که یکی از وظایف انبیاء اصلاح بین مردم است، مباح بوده است؛ و ترک و فعل آن مساوی

است و ثواب و عذابی ندارد؟

۲- اگر ترک اولی همان فعل مباح باشد، چرا پیامبران با توجه به درجه تقوایی که داشته‌اند، پرهیز از ترک اولی در اعمال مباح را که قطعاً در درجه پایین‌تری از ترک اولی در مستحبات است، انجام می‌داده‌اند؟ پاسخ این است که انبیاء به طریق اولی در اعمال مباح ترک اولایی انجام نمی‌داده‌اند.

۳- گروهی از مفسران گفته‌اند که ترک اولی پیامبر ﷺ در تحریم زنان (تحریم ۱)، فعل مباح بوده است. در همین زمینه گروه دیگری از مفسران معتقدند که آن عمل، مباح نبوده بلکه حلال بوده که حضرت بر خود حرام کرده بود.

۴- در این که خطاب در آیه یک سوره تحریم متوجه پیامبر ﷺ باشد یا نباشد، بین مفسران اختلاف است که با این همه اختلاف دیدگاه بین مفسران، تعریف مذکور از ترک اولی دچار خدشه می‌گردد.

۵- در مورد قول منبع اول مبنی بر این که عتاب متوجه پیامبر ﷺ باشد اختلاف است، زیرا بسیاری از مفسران عتاب را مانند آیات ۶۸ و ۶۹ سوره انفال، متوجه مؤمنان می‌دانند.

نظر چهارم؛ مخالفت با امر تکوینی یا تکلیفی

گنابادی ذیل آیه «وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ» (طه/۱۲۱) ترک اولی را مخالفت با امر تکوینی یا تکلیفی پروردگار می‌داند (گنابادی، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۳۸).

نقد و بررسی

۱- این نظر با توجه به ادله و روایاتی که برای آن آورده است، درست نمی‌باشد؛ زیرا روایتی از امام رضا علیه السلام در مورد عصیان آدم علیه السلام نقل شده که فرمود: «كان ذلك من آدم قبل النبوة ... من الذنوب التي تجوز على الانبياء قبل نزول الوحي عليهم» (صدوق، ۱۳۷۸ش، ج ۱، ص ۱۷۴)؛ نافرمانی حضرت آدم قبل از بعثت او بوده است و خلافی بوده که ارتکاب آن

با مقام نبوت منافاتی ندارد.

۲- این برداشت در مورد حضرت آدم عليه السلام درست نیست، زیرا امر تکوینی عبارت است از همان کلمه «ایجاد» که هرگز از وجود تخلف نمی‌پذیرد: «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (النحل/۴۰) و قابل مخالفت و معصیت نیست. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۲۷). امر تکلیفی هم عبارت است از امر به تکالیفی که خداوند مقرر نموده است؛ مثل امر به نماز و روزه (لاهیجی، ۱۳۸۳ش، ص ۲۵۳) که این هم تخلف ناپذیر است.

نظر پنجم؛ مخالفت با امر ارشادی

عده‌ای ترک اولی را به معنای مخالفت با امر ارشادی می‌دانند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۲۸۱).

نقد و بررسی

این تعریف نیز با مواردی از تاریخ پیامبران؛ از جمله حضرت داود عليه السلام در نحوه قضاوتش - به فرض پذیرش صدور ترک اولایی از ایشان - سازگار نمی‌باشد، چرا که اصلاً امر ارشادی در کار نبود که ایشان بخواهد با آن مخالفت کرده باشد؛ و یا مثل کار حضرت موسی عليه السلام در کشتن قبطی که اصلاً خداوند قبل از کشتن او به موسی عليه السلام امر نکرده بود، تا این که ترک اولای او به خاطر مخالفت با امر ارشادی باشد.

نظر ششم؛ مخالفت با نهی ارشادی

عده‌ای معتقدند که ترک اولی همان مخالفت با نهی ارشادی است (طیب، ۱۳۷۸ش، ج ۱، ص ۵۱۵).

با این بیان که نهی ارشادی به مثابه نصیحت و موعظه است، مخالفت از این نوع نهی مؤاخذه و عقابی ندارد، به هیچ وجه منافی عصمت نیست، و فقط - اگر خلاف آن نهی را عمل کند - تأثیرش بر خود او خواهد بود؛ مثل نهی طیب از خوردن برخی غذاها (سبحانی، الوهابیة فی المیزان، ۱۴۲۷ق، ص ۱۳۱).

نقد و بررسی

۱- در این قول، تعریفی را که درباره ترک اولای آدم عليه السلام، ارائه داده‌اند، درست و به

جا می‌باشد؛ چرا که می‌توان گفت خداوند آدم علیه السلام را ارشاداً نهی کرد که به آن درخت نزدیک نشود. ولی اشکال مهم این است که شامل تمام مصادیق ترک اولی در آیات و روایات نیست تا بتوان آن را تعریفی جامع قلمداد نمود. از باب مثال، این تعریف بر عمل حضرت موسی علیه السلام در کشتن قبطی قابل انطباق نیست و در قرآن و روایات، قبل از کشتن آن قبطی توسط موسی علیه السلام، صیغه نهی‌ای نمی‌یابیم تا بخواهد ارشادی یا غیر آن باشد.

۲- بر عمل داود علیه السلام در شتاب در قضاوت نیز عنوان ترک اولی صدق نمی‌کند؛ زیرا که قبل از قضاوت ایشان اصلاً نهی‌ای در کار نبوده است تا بخواهد ارشادی یا غیر آن باشد.

۳- بر نظر صاحب تفسیر *اطیب البیان* که می‌فرماید: «بهشت جای تکلیف نیست»، این اشکال وارد است، که اگر این چنین باشد، اولاً، شیطان نیز نباید گناهی کرده باشد، در حالی که شیطان تمام وجودش انحراف و گناه است. ثانیاً، معلوم نیست که آنجا حتماً بهشت اخروی بوده است؛ زیرا مفسران در این باره اختلاف نظر دارند، و برخی معتقدند که آن، بهشت جاودانه اخروی نبوده است (جوادی آملی، ج ۳، ص ۳۲۲).

نظر هفتم؛ مخالفت با نهی تنزیهی

عده‌ای ترک اولی را مخالفت با نهی تنزیهی می‌دانند. (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۴۵۳؛ کاشانی، ۱۳۳۶ش، ج ۶، ص ۲۷).

نویسندگان شرح *المصطلحات الکلامیه* گویند: نهی تحریمی آن است که مرتکب آن، مستحق ملامت و بازخواست باشد. و نهی تنزیهی عبارت است از آن که مرتکب آن، خود را از مصلحت و فایده‌ای محروم کرده، اما مستحق ملامت نباشد (جمعی از نویسندگان، ۱۴۱۵ق، ص ۳۷۹).

نقد و بررسی

۱- همه مفسران یاد شده تعاریفشان را در این باب، ذیل جریان ترک اولای آدم علیه السلام

بیان کرده‌اند، اما این تعریف هم ناقص است؛ چرا که شامل همه موارد تاریخ پیامبران، مثل حضرت داود علیه السلام نمی‌شود؛ زیرا در مورد ایشان نهی‌ای مطرح نبوده تا آن نهی نخواهد تنزیهی باشد. همچنین است درباره موسی علیه السلام در کشتن قبطی، البته اگر بپذیریم که داود علیه السلام و موسی علیه السلام ترک اولایی مرتکب شده‌اند.

۲- در مورد دیگر انبیاء این تعریف سازگار نمی‌آید. شاید این تعریف در مورد آدم علیه السلام درست باشد؛ چرا که می‌توان نهی مشهور در این داستان را حمل بر نهی تنزیهی کرد و گفت که آدم علیه السلام مرتکب نهی تنزیهی شد. البته اشکال دیگری در اینجا وارد است که چرا مخالفت از نهی تنزیهی، به معنای فعل مکروه نباشد؟

نظر هشتم؛ ترک افضل، ارجح و بهتر

عده‌ای معتقدند که ترک اولی عبارت از ترک افضل، ارجح و بهتر می‌باشد. (حقی بروسی، بی تا، ج ۱۰، ص ۲؛ شریعتی، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۲۱۷؛ عسکری، ۱۳۸۶ ش، ص ۲۸۷).

نقد و بررسی

۱- منابع یاد شده ذیل آیات گوناگونی تقریباً یک تعریف از ترک اولی ارائه شده - است که به معنای «ترک افضل، ارجح و بهتر» بوده، به صورت مطلق و جامع ذکر شده است؛ لذا این تعریف جامع می‌تواند در برگیرنده تمام موارد مورد بحث بوده و بدون هیچ گونه تکلفی بر همه انبیاء منطبق گردد.

۲- از مباحث گذشته نتیجه می‌گیریم که می‌بایست در ارائه تعریف از اصطلاح «ترک اولی» به هدف دوم از ارائه تعریف در علم منطق^۱ توجه کنیم که در این مسأله، «ترک اولی» از سایر موارد مشابه ذنوب، معصیت، خطا و نسیان به خوبی باز شناخته شود. اگر این کار صورت نگیرد و در ارائه تعاریف، وجوه گوناگونی وجود داشته باشد، سبب اضطراب در تعاریف می‌شود و در نتیجه هدف از تعریف، تحقق نیافته است.

۱. بنابر علم منطق، هدف از تعریف دو چیز است: ۱- شناختن ذات و ماهیت معرف، ۲- باز شناختن معرف از امور دیگر. و آنچه اهمیت دارد بدست آوردن غرض دوم است (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۹ شمسی، ص ۲۱).

اما تعاریفی که ارائه شد، یا دایره شمولش ناقص و محدود بود یا بر مصداق مورد نظر صدق نمی‌کرد. در هر حال، با توجه به اشکالات و نقدهایی که بر آنها وارد کردیم، هر کدام به نحوی مردود بودند؛ زیرا که ما به دنبال تعریفی از ترک اولی بودیم که بتواند تمام موارد تاریخ پیامبران را در برگیرد.

در نهایت به قول نهم رسیدیم که بر خلاف هشت قول دیگر، ترک اولی را ذیل تقسیم بندی‌های پنج گانه فقهی (یعنی واجب، حرام، مستحب، مکروه، مباح) و یا تقسیمات اوامر و نواهی در علم اصول مطرح نمی‌کند. ارائه تعریف حول یک موضوع، باید کامل و جامع تمام آن موضوع باشد و هدف از تعریف را - که در بالا بیان کردیم - برساند؛ لذا این تعریف از ترک اولی به راحتی و بدون هیچ تکلفی بر تمام مصادیق ترک اولی که در قرآن آمده است، صادق گردید. بنابراین تنها اخذ و گزینش تعریف نهم از تعاریف یاد شده، مقبول و پذیرفتنی است.

نوع فعل پیامبران در ترک اولی

علامه حلی افعال انبیاء را به چهار دسته تقسیم نموده و وقوع یا عدم وقوع معصیت و خطا را در ذیل هر کدام بررسی می‌کند:

۱- اعتقاد دینی. ۲- افعال دینی. ۳- تبلیغ احکام و نقل شرائع. ۴- افعال روزمره و دنیایی ایشان. (حلی، ۱۳۸۶ش، ص ۴۶۴)

با توجه به این تقسیم، قطعاً در مورد اول و سوم هیچ ترک اولایی از ایشان صورت نگرفته است؛ زیرا

اولاً، در کتب تاریخی و تفسیری در موارد ترک اولاهای صادر شده از انبیاء علیهم‌السلام، هیچ کدام در مورد اعتقادات دینی یا تبلیغ دین و احکام آن نبوده است؛^۱ لذا ترک اولی نمی‌تواند ذیل این دو قسم از افعال پیامبران صورت بگیرد.

۱. مثلاً ترک اولای آدم علیه‌السلام قبل از نبوت ایشان بوده است و یا ترک اولای موسی علیه‌السلام در کشتن قبطی و نیز سایر انبیاء این گونه بوده‌اند.

ثانیاً، صدور هر گونه خطایی در این دو قسم، ترک اولی نخواهد بود بلکه گناه است و منافی با عصمت می باشد.

ثالثاً، هر دو مرحله مذکور، از حساسیت فوق العاده‌ای برخوردارند و وقوع هرگونه خطا یا ترک اولی سبب می‌شود که مردم در حقانیت رسالت آنها تشکیک کنند.

اما در مورد قسم دوم و چهارم باید گفت که در این دو قسم نیز خطا و معصیت نباید صورت بگیرد؛ زیرا انبیاء در مرأی و منظر مردم بوده و الگوی عملی ایشان می‌باشند؛ لذا خطا و اشتباه ظاهری در اعمال دنیوی و نیز اعمال دینی و نحوه به جا آوردن آنها، در شأنشان نیست و آنها را به سطح مردم عادی تنزل می‌دهد، بلکه موجب دل سرد شدن مردم و کناره گیری آنان از ایشان می‌شود. اما این موارد، ترک اولی می‌تواند باشد؛ زیرا ترک اولی به همان دلیلی که در تعریفش آوردیم غیر از خطا و معصیت است. و گفتیم که به معنای ترک عمل افضل، بهتر و ارجح است.

به علاوه، حوزه عملکرد این دو قسم از افعال انبیاء خیلی نزدیک به هم می‌باشند؛ زیرا به عنوان مثال قضاوت داود علیه السلام هم می‌تواند ذیل کارهای دینی ایشان قرار گیرد چون پیامبر است و یکی از وظایف دینی‌اش رسیدگی به اختلافات مردم می‌باشد. و هم می‌تواند جزء کارهای روزمره‌اش باشد؛ زیرا او حاکم است و یکی از کارهای روزانه‌اش رفع نزاع و مشکلات مردم است.

۲. ادله جواز ترک اولی

در برخی از کتب تاریخی و تفسیری درباره جواز ترک اولی، برای انبیاء و گاهی در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام نظراتی را بیان کرده‌اند. البته در اکثر موارد، دلیل خود را برای ترک اولی انبیاء بیان نکرده‌اند؛ اما عمده ادله‌ای را که بیان کرده‌اند به طور خلاصه به شرح زیر است:

یکم. روایات

الف: هشام بن سالم با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: «هنگامی که یعقوب علیه السلام به سمت مصر حرکت کرد، یوسف علیه السلام برای استقبال از ایشان، خارج شد. در این هنگام چون یوسف علیه السلام خواست که برای استقبال پدرش (از مرکب پایین بیاید و) پیاده برود، به وضعیت و مقام خود نگاه کرد؛ لذا آن کار را انجام نداد. آنگاه وقتی به یعقوب علیه السلام سلام کرد، جبرائیل بر او نازل شد و به او گفت: ای یوسف! خدای تبارک و تعالی به تو می‌گوید که آیا به خاطر آن جایگاهت برای بنده صالح من فرود نیامدی؟ بعد جبرائیل به او گفت: دستت را بگشای؛ لذا آن را گشود و پس از آن، نوری از بین انگشتانش خارج شد. یوسف به او گفت: این چه بود ای جبرائیل؟ گفت: این نشانه‌ای بود بر این که هرگز پیامبری از نسل تو خارج نخواهد شد، به خاطر این برخورد تو با یعقوب علیه السلام که برایش فرود نیامدی». (صدوق، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۷۲)

ب: ابو حمزه ثمالی با سند صحیح از امام سجاد علیه السلام: [با این مضمون درباره عدم اطعام یعقوب علیه السلام به فقیر علیرغم شنیدن صدای او مبنی بر غذا خواستن]. (صدوق، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۶۱)

نقد

اولاً، با توجه به عصمت قطعی پیامبران، در صورتی روایات خلاف عصمت پذیرفتنی است که متواتر و یا موافق نص آیه‌ای از قرآن باشد تا دلالت آن روایت بر عمل خلاف عصمت، پذیرفتنی شود. (نقل آزاد از: قاضی عیاض و ملاعلی قاری، ۴۲۱ق، ج ۲، ص ۲۰۱؛ تفتازانی، ۴۰۷ق، ص ۹۰)

ثانیاً، متن آن روایات با برخی آیات قرآن مثل «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (بقره/۸۳) برای روایت اول و نیز «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» (ضحی/۱۰ و ۹) برای روایت دوم، در تضاد است.

دوم. بودن ترک اولی به عنوان سبب نقصان درجه معنوی و نیز علت تفاوت درجه

معنوی انبیاء (کاشانی، ۱۳۳۶ش، ج ۴، ص ۴۴۴).

نقد

در این مورد باید گفت اختلاف درجه معنوی و قرب انبیاء، می تواند هم با بیشتر یا کمتر انجام دادن عبادات باشد و هم با اختلاف در ظرفیت وجودی و روحی انبیاء و معصومان علیهم السلام؛ چرا که ظرفیت روحی و ادراکی آنها مثل هم نبوده است، و لذا ملاک ما نمی تواند فقط ارتکاب یا عدم ارتکاب ترک اولی باشد.

سوم. بودن ترک اولی به عنوان عامل کاستن ثواب عمل و عامل نبودن برای آسیب

رساندن به عصمت (حسینی شیرازی، ۱۴۲۴ق، ج ۴، ص ۵۲۲).

نقد

اولاً، اگر پیامبری مرتکب ترک اولایی بشود، با توجه به شأن والای ایشان نه تنها ثوابی ندارد تا آن ترک اولی بخواهد تقیص ثواب باشد، بلکه دور از شأن ایشان است که بخواهند مرتکب آن شوند.

ثانیاً، این که مخلف عصمت نمی باشد، قابل قبول نیست؛ زیرا عقل حکم به جواز صدور ترک اولی را از جانب ایشان نمی کند. ثالثاً، استدلال ایشان به ترک اولای داود علیه السلام قابل قبول نیست؛ زیرا پیشتر در این باره سخن گفتیم و روشن کردیم که از ایشان ترک اولایی صادر نشده است.

چهارم. معجب نشدن و بودن در حالت انکسار؛ با استناد به روایتی^۱ (مبیدی، ۱۳۷۱ش، ج ۱، ص ۱۵۳).

نقد

اولاً، روایت مرسل است و در هیچ یک از مجموعه های معتبر حدیثی شیعه و سنی

۱. «اما وجه حکمت در زلات انبیا؛ گفته اند که تا به خود معجب نشوند و همواره در حالت انکسار به زبان افتقار عذری می خواهند و نیازی می نمایند. روی آن داود علیه السلام قال یا رب لم اوقعنی فی الذنب؟ قال لانک قبل الذنب کنت تدخل علی کما تدخل الملوك علی عبیدهم، و الان تدخل علی کدخول العبید علی ملوکهم. و نیز کسی که هرگز هیچ زلت از وی نیاید و پیوسته بر طهارت و عصمت رود حال عاصیان نداند و زشکستگی و سوختگی ایشان خبر ندارد».

نقل نشده است.

ثانیاً، مضمونش هم قابل قبول نیست؛ زیرا متن روایت نشان می‌دهد که خداوند داود علیه السلام را مجبور بر گناه کرده است، در حالی است که طبق عقل و اعتقاد شیعه کسی مجبور بر گناه نیست.

ثالثاً، حتماً لزومی ندارد که لغزشی از انبیاء صادر شود تا مغرور نشوند و بیشتر متوجه خداوند باشند؛ زیرا مثلاً در تفسیر استغفار از جانب انبیاء وجوهی ذکر کرده‌اند مانند این که نوعی عبادت برای ایشان باشد. یا برای آموزش دادن به امت باشد (طریحی، ۱۳۷۵ ش، ج ۳، ص ۴۲۶-۴۲۷).

پنجم. واگذاشته شدن انبیاء به خود تا مرتکب ترک اولی شوند (مدرسی، ۱۴۱۹ ق، ج ۱۸، ص ۴۷۰).

نقد

اولاً، اگر خدا آنها را به خودشان واگذاشته، به این معنا است که خداوند آنها را در ارتکاب معصیت یا ترک اولی آزاد گذاشته است که اصلاً با عقل سازگار نیست؛ زیرا آنها برای هدایت مردم آمده‌اند و باید الگوی عملی برای دیگران باشند، نه این که خود افرادی معصیت‌کار و سست ایمان باشند.

ثانیاً، خدا هیچ‌گاه پیامبرانش را به خودشان وا نمی‌گذارد؛ زیرا ملکه عصمت امری پیوسته و ملازم است.

نتیجه‌گیری

با توجه به دلایل ذکر شده برای جواز ترک اولی باید گفت که همه آن ادله قابل خدشه و اشکال است و هیچ‌کدام پذیرفتنی نیست. لذا وقتی که ادله جواز ترک اولی نقد شدند و قابل قبول واقع نشدند، در واقع ما عدم جواز ترک اولی را برای انبیاء به اثبات رسانیده‌ایم. البته در طرف مقابل، عده‌ای هم هستند که ادله‌ای را مبنی بر عدم جواز ترک اولی ارائه داده‌اند مثل:

الف) تنافی ترک اولی با عصمت (استرآبادی، ۱۳۸۲ ش، ج ۳، ص ۱۹)؛

ب) بودن امام در مرحله علم الیقین، که در این صورت اصلاً نمی‌تواند مرتکب ترک

اولی شود. (همان، ج ۳، ص ۲۳۶)؛

ج) روایات (طبرسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۴۳۰)

د) تبیین درست آیات (حر عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲۷، ص ۱۸۷) چنانکه در روایتی، امام رضا علیه السلام

می‌فرماید: (اینها از متشابهات است) و تأویل آنها را کسی جز خدا و راسخان در علم،

نمی‌داند. (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳ قمری، ج ۱۱، ص ۷۲) که همگی آنها عقلاً و نقلاً و شرعاً قابل

قبول می‌باشند.

۳. مستندات قرآنی درباره عصمت و عدم جواز ترک اولی

چند دسته از آیات قرآن به نحوی به عصمت انبیاء دلالت دارند که برخی از آنها

عبارتند از؛

یکم. «وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَي رَسُولُنَا الْبَلَاغُ

الْمُبِينُ» (المائدة/۹۲)

در قرآن حدود ده آیه به همین مضمون وجود دارد که خداوند بعد از وجوب اطاعت

از خود، اطاعت از رسول را مطرح نموده است. نکته قابل توجه این است که رسول

حتماً باید در درجه عصمت باشد تا بتواند حامل پیام وحی نیز در طول اطاعت از

خداوند باشد، و اگر اینگونه نباشد، دیگر فرقی با افراد عادی نخواهد داشت.

دوم. «وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ

الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا» (النساء/۶۹)

و نیز آیه «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ»

(الحمد/۷ و ۶)

از آیه اول استفاده می‌شود که خدا به انبیاء و شهداء و صدیقین و صالحین نعمت

داده است. و از آیه دوم استفاده می‌شود که کسانی را که خدا به آنها نعمت داده است، ضالّ و گمراه نخواهند بود. بنابراین انبیاء و شهداء و صدیقین و صالحین گمراه نخواهند بود، و چون هر معصیت و گناهی ضلال است، لذا از آنها گناه و معصیت سر نمی‌زند.

شأن و مقام آنها طوری است که دارای ملکه حافظه از معصیت و گناهند و این معنی عصمت از گناه است. نیز اشتباه در تلقی احکام و وحی الهی و در معارف کلیه الهیه، و در تشخیص امور جزئی و اشتباه در تبلیغ نیز ضلال است، لذا آنها در هیچ مرحله از این مراحل دچار خبط و اشتباه نمی‌گردند، و روی این بیان عصمت آنها نیز، در دو مرحله تلقی وحی و معارف الهیه و مرحله تبلیغ و ترویج خواهد بود. (حسینی تهرانی، ج ۱، ص ۸۱)

سوم. «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (النجم/۳۳ و ۳۴) «مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ...

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ» (النجم/۱۷ و ۱۸)

این آیات درباره عصمت پیامبر اسلام ﷺ در مراحل اخذ و تبلیغ وحی است.

چهارم. «عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا» (الجن/۲۶-۲۸)

همه این آیات دال بر عصمت انبیاء هستند. دلالت تک تک الفاظ این آیات به طور کلی می‌رساند که انبیاء به شکل دقیقی زیر نظر خداوند متعال هستند، چه در مراحل نبوت و چه در زندگی اجتماعی بین مردم.

اگر همه آیات فوق را در یک طرف و ادله نقد شده جواز ترک اولای انبیاء را در طرف دیگر قرار بدهیم، در می‌یابیم که انبیاء باید از ترک اولی هم معصوم باشند. اما یک دلیل عقلی نیز بر عدم جواز ترک اولی برای انبیاء نیز وجود دارد، به این بیان که: خداوند کامل است و همه شرایط لازم را برای هدایت افراد فراهم می‌آورد. به

عبارت دیگر در هدایت که از جانب خداست، هیچ ترک اولایی نمی کند. از طرف دیگر، انبیاء فرستاده اویند و نمادی از جلال و پاکی خداوند هستند. لذا نتیجه می گیریم که از انبیاء نباید ترک اولایی صادر شود.

۴. امام رضا علیه السلام و ترک اولای انبیاء

اینک مناسب است که دیدگاه و مبانی روایی را در این باره جويا شویم. با بررسی روایات اهل بیت علیهم السلام و تفاسیر ایشان ذیل آیاتی از قرآن کریم که در معرض برداشت های غلط و نادرست از آیات قرآن درباره انبیاء و عصمت آنها است، مشاهده می شود که ائمه علیهم السلام با تفاسیر و بیانات خود درصدد آن بوده اند که صدور عصیان و هر گونه خطا و لغزشی را از انبیاء بزدایند. (بنگرید: مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۱، ص ۷۲-۹۶)

از میان امامان علیهم السلام، در دوران زندگی امام رضا علیه السلام، به خصوص بعد از هجرت وی از مدینه به مشهد، تبلیغ تفکرات اعتقادی از مذاهب کلامی گوناگون به طور خاص گسترش می یابد. یکی از دلایل عمده گسترش جنگ اعتقادی، دستگاه خلافت وقت بود که می خواستند با انجام مناظرات و نشست های گوناگون بین مذاهب و حتی بین سایر ادیان الهی مثل یهودیت، مسیحیت و زرتشت، مذهب شیعه را منزوی و از صحنه خارج کنند. ولی امام رضا علیه السلام در جامعه آن زمان، با استعانت از علم الهی و بیان رسا و استوار توانست سیاست های نهضت حاکم را خنثی کند و حقانیت اسلام و در بعد شیعه را بر همگان روشن سازد.

حیات فکری و سیاسی امام رضا علیه السلام مصادف با فعالیت شدید معتزله و اهل حدیث بود. لذا امام رضا علیه السلام چه در مجالس خصوصی و چه در مجالس رسمی و عمومی، شبهه ها و تفکرات غلط اینان را پاسخ می دادند.

برخی روایات امام رضا علیه السلام در دفاع از مقام عصمت انبیاء - هم در معصیت و هم در

ترک اولی - به قرار زیر است؛

در روایت مشهوری، مأمون با طرح یک سؤال کلی درباره عصمت انبیاء و استناد به برخی آیات قرآن که در ظاهر منافی عصمت ایشان است، در صدد مناظره با امام رضا علیه السلام در می آید. چند نمونه از آن پرسش‌ها به این شرح است:

یکم. مأمون از امام رضا علیه السلام می‌پرسد: «فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ: رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنَّ لِيُطْمِنَنَّ قَلْبِي. قَالَ الرَّضَاءُ علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ كَانَ أَوْحَىٰ إِلَيَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام: أَنِّي مُتَّخِذٌ مِنْ عِبَادِي خَلِيلًا إِنْ سَأَلْتَنِي إِحْيَاءَ الْمَوْتَىٰ أَحَبَّتُهُ، فَوَقَعَ فِي نَفْسِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام أَنَّهُ ذَلِكَ الْخَلِيلُ. فَقَالَ: رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنَّ لِيُطْمِنَنَّ قَلْبِي.» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۱۳۲):

پس مرا خبر ده از قول ابراهیم: رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنَّ لِيُطْمِنَنَّ قَلْبِي.

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که خدای تبارک و تعالیٰ به سوی ابراهیم علیه السلام وحی فرموده بود که من از بندگان خود خلیلی فرا خواهم گرفت که اگر زنده گردانیدن مردگان را از من بخواهد، او را اجابت کنم. پس در دل ابراهیم علیه السلام افتاد که او همان خلیل است و گفت: رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنَّ لِيُطْمِنَنَّ قَلْبِي.

دوم. در جای دیگر مأمون پرسید: «فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ. فَقَالَ علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ قَالَ لِآدَمَ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ، وَ أَشَارَ لَهُمَا إِلَى شَجَرَةِ الْحَنْطَةِ، فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ. وَ لَمْ يَقُلْ لَهُمَا لَا تَأْكُلَا مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ وَ لَا مِمَّا كَانَ مِنْ جَنْبِهَا، فَلَمْ يَقْرَبَا تِلْكَ الشَّجَرَةَ وَ لَمْ يَأْكُلَا مِنْهَا وَ إِنَّمَا أَكَلَا مِنْ غَيْرِهَا لَمَّا أَنْ وَسَّوَسَ الشَّيْطَانُ إِلَيْهِمَا وَ قَالَ: مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ وَ إِنَّمَا يَنْهَاكُمَا أَنْ تَقْرَبَا غَيْرَهَا وَ لَمْ يَنْهَكُمَا عَنِ الْأَكْلِ مِنْهَا إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَائِكَةً أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ. وَ لَمْ يَكُنْ آدَمُ وَ حَوَاءُ شَاهِدًا قَبْلَ ذَلِكَ مَنْ يَحْلِفُ بِاللَّهِ كَذِبًا. فَذَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَأَكَلَا مِنْهَا، نَفَقَةً بَيْنَهُمَا بِاللَّهِ. وَ كَانَ ذَلِكَ مِنْ آدَمَ قَبْلَ النَّبِيِّ وَ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِذَنْبِ كَبِيرٍ اسْتَحَقَّ بِهِ دُخُولَ النَّارِ، وَ إِنَّمَا كَانَ مِنَ الصَّغَائِرِ الْمُوهُوبَةِ الَّتِي تَجُوزُ عَلَى النَّبِيِّاءِ قَبْلَ نَزُولِ الْوَحْيِ

عَلَيْهِمْ. فَلَمَّا اجْتَبَاهُ اللَّهُ تَعَالَى وَجَعَلَهُ نَبِيًّا كَانَ مَعْصُومًا لَا يُذْنِبُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً» (صديق، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۱۹۵).

پس معنی این آیه چیست: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى». حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی به آدم فرمود: «اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» و به درخت گندم اشاره فرمود، «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» و خداوند به آنان نفرمود: از این درخت و سایر درختهای از این نوع، نخورید. آن دو نیز به آن درخت نزدیک نشدند و از آن نخوردند، بلکه بعد از وسوسه شیطان، از درخت دیگری خوردند، و شیطان به آنان چنین گفت: «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ» و فقط شما را از نزدیک شدن به غیر آن نهی کرده. و شما را از خوردن آن نهی نکرده است، مگر به این خاطر که فرشته نشوید یا جاودانه و همیشگی نگردید. و شیطان برای آنان قسم خورد که من خیر خواه شما هستم، و آدم و حواء تا قبل از آن کسی را ندیده بودند که به دروغ به خدا قسم یاد کند. «فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ» آنها نیز با اطمینان به قسم او، از درخت خوردند، و این قضیه، قبل از نبوت آدم اتفاق افتاد، و این گناه هم گناه کبیره نبود که آدم مستحق عذاب جهنم شود، بلکه از جمله گناهان صغیره‌ای بود که خدا آنها را می‌بخشد و این قبیل گناهان، بر انبیاء نیز - قبل از زمان نبوتشان - جازز است. ولی وقتی خداوند او را برگزید و پیغمبر نمود، معصوم شد و هیچ گناهی، چه صغیر، و چه کبیره، مرتکب نشد.

سوم. در روایت دیگری امام رضا علیه السلام در پاسخ به اشکال مأمون ذیل آیه «فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» (القصص/ ۱۵) فرمود: «موسی به یکی از شهرهای فرعون وارد شد، در حالی که بی اطلاع از ورود او بودند، و این ورود، بین مغرب و عشاء رخ داد. در آن هنگام دید دو مرد با یک دیگر زد و خورد می‌کنند، یکی از گروه موسی و دیگری از دشمنان او بود. آن که هم گروه و هم مسلک موسی بود، از موسی در برابر دیگری که دشمن بود کمک خواست، موسی علیه السلام هم به حکم خدا در باره دشمن حکم کرد و با مشت او را زد و او مُرد. (موسی پس از این کار) گفت: این عمل

کار شیطان است، منظورش زد و خوردی بود که بین آن دو مرد رخ داده بود، نه کشتن آن مرد توسط موسی؛ او یعنی شیطان، دشمنی است گمراه‌کننده و آشکار. مأمون گفت: پس معنی این گفته موسی چیست؟ «رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي» (القصص/۱۶). حضرت فرمود: منظورش این است که من با وارد شدن به این شهر، خود را در شرایطی قرار دادم که نمی‌بایست در آن شرایط قرار می‌دادم، «فَاغْفِرْ لِي» یعنی مرا از دشمنانت ببوشان تا به من دست نیابند و مرا نکشند. خداوند نیز او را مشمول غفران خود قرار داد (یعنی: او را پوشانید) زیرا که او سترکننده و (آمرزنده و) مهربان است. (صدوق، ۱۳۷۸ش، ج ۱، ص ۱۹۸)

در پایان امام رضا علیه السلام فرمودند: «(اینها از متشابهات است) و تأویل آنها را هیچ کس جز خدا و راسخان در علم نمی‌داند.» (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳ قمری، ج ۱۱، ص ۷۲). این جمله نشان از حساسیت بحث عصمت انبیاء و ضرورت دفاع از عصمت ایشان دارد.

نتیجه‌گیری

با توجه به نکات پیش گفته، نتایج ذیل به دست می‌آید:

۱. تعریف ترک اولی با بررسی و نقد تعاریف مختلفی که ارائه شده بود، عبارت شد از ترک عمل افضل، ارجح و برتر.

۲. اگر قرار باشد از پیامبری ترک اولی صادر شود، می‌تواند در افعال صادر شده از آنان در افعال دینی و یا افعال روزمره و دنیایی ایشان - که خیلی به هم نزدیک هستند - واقع شود.

۳. ادله جواز صدور ترک اولی را نقد نمودیم و هیچ کدام را نپذیرفتیم. نیز دیدیم که اصطلاح «ترک اولی» از اصطلاحات بعد از دوران حضور ائمه علیهم السلام است. که اندیشمندان

۱. لازم به تذکر است که اصل معنی «غفران» عبارتست از «ستر» و «پوشش»، ولی ترکیب «اغفر لی» معنایش این است که «برای من ببوشان» و مفعول در اینجا حذف شده است و معمولاً مفعول در این ترکیب، «ذنب» و امثال آن است. به نظر می‌رسد اگر آنچه در متن به حضرت رضا علیه السلام نسبت داده شده مراد بود، باید می‌گفت: «اغفرنی» یعنی مرا ببوشان، نه «اغفر لی».

مسلمان وضع کرده‌اند تا قصص انبیاء را تبیین و توجیه کنند.

۴. ایشان - از آدم عَلَيْهِ السَّلَام تا خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - هیچ ترک اولی و عصیانی، دست کم در هنگام بعثت صادر نشده است و از جلالت شأن ایشان به دور است که این مسائل را در موردشان مطرح نماییم. اگر انبیای عظام مرتکب خطایی و گناهی می‌شدند، خود اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام آن موارد را در روایاتشان بیان می‌کردند و اصطلاح ترک اولی را به کار می‌بردند.

۵. مفاد روایات موجود دالّ بر این است که ایشان اصلاً نه ترک اولایی مرتکب شده و نه خطایی را انجام داده‌اند. و همه آنچه در باب ترک اولای انبیاء بر زبان‌ها جاری می‌باشد، به خاطر مشتبه شدن حقیقت آیات بر ما می‌باشد.

۶. بر مبنای روایات و مخصوصاً دفاع امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام از عصمت انبیاء در قرآن، به نظر می‌رسد که از ایشان نه تنها معصیتی صادر نمی‌شود بلکه به قول علماء اسلام «ترک اولی» هم صادر نگشته است.

۷. اختلاف درجه معنوی انبیاء با یکدیگر، به خاطر کمتر یا بیشتر انجام دادن عبادات و نوافل و نیز به خاطر اختلاف در ظرفیت روحی و معنوی و وجودی ایشان با هم است، نه اینکه کمتر یا بیشتر انجام دادن «ترک اولی» از ایشان باشد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، *متشابه القرآن و مختلفه*، اول، قم، بیدار، ۱۴۱۰ ق.
۳. استرآبادی، محمدجعفر، *البراهین القاطعة فی شرح تجرید العقائد الساطعة*، اول، قم، مکتب الأعلام الإسلامی، ۱۳۸۲ ش.
۴. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، *البرهان فی تفسیر القرآن*، اول، قم، مؤسسه بعثة، ۱۳۷۴ ش.
۵. بروجردی، سید حسین، *تفسیر الصراط المستقیم*، اول، قم، موسسه انصاریان، ۱۴۱۶ ق.
۶. تفتازانی، سعد الدین، *شرح العقائد النسفیة*، اول، قاهره، مکتبه الکلیات الأزهریة، ۱۴۰۷ ق.
۷. جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن، *جلاء الاذهان و جلاء الاحزان*، اول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
۸. جعفریان، رسول، *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه*، یازدهم، قم، انصاریان، ۱۳۸۷ ش.
۹. جمعی از نویسندگان، *شرح المصطلحات الکلامیه*، اول، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۱۵ ق.
۱۰. جواد آملی، عبدالله، *تسنیم*، اول، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۵ ش.
۱۱. حسینی تهرانی، سید محمد حسین، *امام شناسی*، سوم، مشهد، علامه طباطبایی، ۱۴۲۶ ق.
۱۲. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعة*، اول، قم، مؤسسه آل البیت لإحياء التراث، ۱۴۰۹ ق.
۱۳. حقی بروسوی، اسماعیل، *تفسیر روح البیان*، بی چا، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۱۴. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، *معارج الفهم فی شرح النظم*، اول، قم، دلیل ما، ۱۳۸۶ ش.
۱۵. _____، *مناهج الیقین فی اصول الدین*، اول، تهران، دارالاسوة، ۱۴۱۵ ق.
۱۶. ربانی گلپایگانی، علی، *درآمدی بر علم کلام*، چهارم، قم، دار الفکر، ۱۳۸۹ ش.
۱۷. زحیلی، وهبة بن مصطفى، *التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج*، دوم، بیروت و دمشق، دار الفکر المعاصر، ۱۴۱۸ ق.
۱۸. سبحانی، جعفر، *سلسله المسائل العقائدیة*، بی چا، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، بی تا.
۱۹. _____، *الوهابیة فی المیزان*، سوم، قم، مؤسسه امام صادق ع، ۱۴۲۷ ق.
۲۰. سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله، *الجديد فی تفسیر القرآن المجید*، اول، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ ق.
۲۱. سید مرتضی، علی بن حسین بن موسی، *تنزیة الانبیاء*، اول، قم، دار الشریف الرضی، ۱۳۷۷ ش.
۲۲. شریعتی، محمدتقی، *تفسیر نوبین*، اول، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۴ ش.
۲۳. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، *التوحید*، اول، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ ق.

۲۴. _____، **علل الشرايع**، اول، بيروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ ق.
۲۵. _____، **عيون اخبار الرضا عليه السلام**، اول، قم، شريف رضى، ۱۳۷۸ ش.
۲۶. طباطبايى، سيد محمد حسين، **الميزان فى تفسير القرآن**، پنجم، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
۲۷. طبرسى، احمد بن على، **الاحتجاج على اهل اللجاج**، اول، مشهد، مرتضى، ۱۴۰۳ ق.
۲۸. طبرسى، فضل بن حسن، **مجمع البيان فى تفسير القرآن**، سوم، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۲۹. طريحي، فخرالدين، **مجمع البحرين**، سوم، تهران، كتابفروشى مرتضوى، ۱۳۷۵ ش.
۳۰. طبیب، سيد عبد الحسين، **أطيب البيان فى تفسير القرآن**، دوم، تهران، اسلام، ۱۳۷۸ ش.
۳۱. عجم، رفيق، **موسوعة مصطلحات ابن خلدون و الشريف علي محمد الجرجاني**، اول، بيروت، مكتبة لبنان ناشرون، ۲۰۰۴ م.
۳۲. عسكري، سيد مرتضى، **برگستره كتاب و سنت**، اول، تهران، مركز فرهنگى انتشاراتى منير، ۱۳۸۶ ش.
۳۳. فخر الدين رازى، محمد بن عمر، **مفاتيح الغيب**، سوم، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۲۰ ق.
۳۴. قاضى عياض و ملاعلى قارى، **شرح الشفاء**، اول، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۱ ق.
۳۵. كاشانى، ملا فتح الله، **خلاصة المنهج**، اول، تهران، اسلاميه، ۱۳۶۳ ش.
۳۶. _____، **منهج الصادقين فى إلزام المخالفين**، بى جا، تهران، كتابفروشى محمدحسن علمى، ۱۳۳۶ ش.
۳۷. گنابادى، سلطان محمد، **تفسير بيان السعادة فى مقامات العبادة**، دوم، بيروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ ق.
۳۸. لاهيجى، فياض، **گوهر مراد**، اول، تهران، سايه، ۱۳۸۳ ش.
۳۹. مجلسى، محمد باقر، **بحار الانوار**، دوم، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ۱۴۰۳ ق.
۴۰. _____، **حق اليقين**، بى جا، بى جا، اسلاميه، بى تا.
۴۱. مدرسى، سيد محمد تقى، **من هدى القرآن**، اول، تهران، دار محبى الحسين، ۱۴۱۹ ق.
۴۲. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، **تصحیح الاعتقاد**، اول، قم، كنگره جهانى هزاره شيخ مفيد، ۱۴۱۳ ق.
۴۳. مبيدى، رشيدالدين، **كشف الاسرار و عدة الابرار**، پنجم، تهران، اميركبير، ۱۳۷۱ ش.
۴۴. نيشابورى، حسن بن محمد، **غرائب القرآن و رغائب الفرقان**، اول، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۶ ق.